

سارکوزیسم و تحول در دیپلماسی عمومی فرانسه

علیرضا ملاقدیمی^۱

۱. دیپلماسی رسمی و دیپلماسی عمومی

دیپلماسی عمومی در ادبیات سیاسی و بین‌المللی امروزه واژه‌ای مانوس و ریشه‌دار است. کشورها در کنار دیپلماسی رسمی خود (سیاست خارجی) از ظرفیت‌های گسترده دیپلماسی عمومی نیز به اندازه توانائی‌شان بهره‌برداری می‌کنند. گرچه در مقام توصیف، می‌توان دیپلماسی عمومی و دیپلماسی رسمی را از یکدیگر تفکیک نمود اما این بدان معنا نیست که دیپلماسی عمومی از امکانات رسمی استفاده نمی‌کند. با آن که نقش افراد، گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی در دیپلماسی عمومی کشورهای توسعه یافته دائماً در حال افزایش است (که این امر به کارگیری ابزارها و روش‌های خاص برای تعقیب اهداف دیپلماسی عمومی را الزامی می‌نماید) با این وجود نمی‌توان با اطمینان دیپلماسی عمومی را یک دیپلماسی غیررسمی^۲ نامید همچنان که نباید آن را دیپلماسی ملت‌ها نام نهاد. دیپلماسی رسمی کشورها را منحصراً دولت‌ها پیش می‌برند. گرچه همواره تلاش می‌شود تا نقش دولت‌ها در هدایت و کنترل دیپلماسی عمومی پنهان مانده و تا حد امکان کم‌رنگ نشان داده شود اما در این جا نیز نقش آنها بسیار قابل توجه است. به طور کلی منطق فکری و نظام هنجاری حاکم بر دیپلماسی رسمی و عمومی کشورها یکسان است. این منظومه‌ی ارزشی و معرفتی فراگیر می‌تواند توسط یک ایدئولوژی سیاسی و مذهبی یا دیدگاه‌های حاکمان سیاسی و رهبران و نخبگان فکری تغذیه و تقویت شود.

^۱ علیرضا ملاقدیمی دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل و کارشناس مسائل فرانسه است.

^۲ عنوان دیپلماسی غیررسمی (Track Two) یا دیپلماتی موازی را همچنین برای تلاش‌هایی که به موازات دیپلماسی رسمی توسط اشخاص غیردولتی صورت می‌گیرد، بکار می‌برند. در چنین حالتی موضوعات دیپلماسی رسمی و غیررسمی یکسان تلقی می‌شود.

میان اهداف و ابزارهای دیپلماسی رسمی و عمومی تناسب و هماهنگی وجود دارد در عین حال موضوعات و ابزارهای دیپلماسی عمومی متنوع تر است. در بیشتر موارد قدرت های بزرگ برای پیشبرد دیپلماسی عمومی خود از ابزارهایی چون برنامه های صوتی و تصویری، تبلیغات رسانه ای، برنامه های اینترنتی و ماهواره ای، همکاری های علمی، فرهنگی، آموزشی، ورزشی، گردشگری، زبان و ... استفاده می کنند. این که کشورها کدام یک از ابزارهای یادشده را محور دیپلماسی عمومی خود قرار دهند به شرایط و امکانات آنان بر می گردد. این امر مستقیماً تابعی از توسعه یافتگی کشورها و مزیت های نسبی آنهاست.

به این ها باید موضوعاتی را افزود که نحوه ی پیگیری و تعقیب آنها مستقیماً به ساختار فکری و ارزشی کشورها مربوط می شود. به عنوان مثال حمایت از جریانات روشنفکری و آزادی خواهی، دفاع از آزادی بیان و حقوق بشر، حقوق اقلیت ها، اعطای پناهندگی و نشان های مختلف به روشنفکران، فعالان سیاسی و حقوق بشر، ارائه ی جوایز و کمک های مالی به جریان های فرهنگی و ادبی، برگزاری نشست های تحقیقاتی، تقویت سازمان های مردم نهاد و مؤسسات غیردولتی و ... از جمله مهم ترین موضوعات مطرح در دیپلماسی عمومی کشورهای غربی است که در این زمینه ها نسبت به کشورهای دیگر جهان دارای امتیازات ویژه ای هستند.

همان گونه که برای تحقق اهداف و برنامه های دیپلماسی رسمی راهبردها و تاکتیک های گوناگونی وجود دارد این امر در مورد دیپلماسی عمومی نیز صادق است. با این وصف به دلیل تنوع موضوعات مربوط به دیپلماسی عمومی این راهبردها و تاکتیک ها از گستردگی بیشتری برخوردار هستند. در حالی که مخاطبین دیپلماسی رسمی عموماً دولت ها می باشند، مخاطبین دیپلماسی عمومی عمدتاً افکار عمومی و ملت ها هستند.

هدف اصلی دیپلماسی رسمی کشورها تأمین منافع ملی، ارتقاء جایگاه آنها در نظام بین المللی و حفظ و گسترش روابط دوجانبه است اما مهم ترین هدف دیپلماسی عمومی ایجاد بیشترین تأثیرگذاری و هم انگاری در خصوص پدیده ها و تحولات بین المللی و روابط و مسائل فیما بین است.

در بیشتر موارد ذهنیتی از مفهوم دیپلماسی عمومی وجود دارد که بر اساس آن کشورها برای ارائه‌ی تصویری مثبت و موجه از خود نزد افکار عمومی بین‌المللی تلاش می‌کنند. این تعریف از دیپلماسی عمومی عمدتاً ابعاد روانی و رسانه‌ای را برجسته می‌سازد. در مواردی نیز این رویکرد به سمت موج‌آفرینی خبری و جنجال‌سازی سیاسی متمایل می‌شود. در هر حال این تعریف شامل تمامی ابعاد مفهوم دیپلماسی عمومی نمی‌شود و چنان‌چه بخواهیم تعریفی جامع‌تر از این مفهوم داشته باشیم می‌توانیم در یک بیان کلی دیپلماسی عمومی را استفاده از ظرفیت‌های غیرسیاسی برای تحکیم و تحقق اهداف گوناگون دیپلماسی رسمی بدانیم.

دیپلماسی عمومی هم‌چون دیپلماسی رسمی دارای بخش‌های پنهان و آشکار است. بخش‌های پنهان دیپلماسی عمومی زمانی دنبال می‌شود که کشوری در صدد ایجاد تغییرات ساختاری و عمیق در کشور هدف باشد. هم‌چنین بعضاً یک کشور تلاش می‌کند تا نفوذ گسترده کشور ثالثی را در کشور هدف تضعیف و خنثی سازد. در واقع منظور از بخش‌های پنهان همان اهداف مخفی و غایی است که بنا به ماهیت خود خصمانه بوده و قابلیت آشکار شدن ندارند.

در مقابل، بخش‌های آشکار دیپلماسی عمومی در بیشتر موارد دارای اهداف سازنده بوده و به قصد از میان برداشتن موانع روانی، فرهنگی، ارزشی، فکری و سیاسی نفوذ یک کشور در کشور هدف و تسهیل و تحقق بیشتر اهداف مورد نظر در دیپلماسی رسمی، دنبال می‌شوند.

اهداف مربوط به دیپلماسی رسمی اغلب میان مدت و کوتاه مدت است در حالی که اهداف دیپلماسی عمومی بیشتر ناظر بر تعقیب اهداف بلندمدت می‌باشد. این امر ریشه در هدف اصلی دیپلماسی عمومی یعنی تأثیرگذاری عمیق بر ذهنیت‌ها و افکار عمومی دارد. در عین حال می‌توان اهداف مقطعی را نیز برای پیشبرد دیپلماسی عمومی تعریف نمود.

کشورها برای انبساط بخشیدن به مواضع و اقدامات خود در بیشتر اوقات راهبردهای دیپلماسی رسمی و سیاست خارجی خود را به صورت منطقه‌ای طراحی و برنامه‌ریزی می‌کنند، این امر در خصوص دیپلماسی عمومی نیز قابل اطلاق است.

به عبارت دیگر، راهبردهای دیپلماسی رسمی و عمومی برای هر منطقه‌ای هماهنگ با هم و به موازات یکدیگر پیش می‌رود. بر این اساس، در اغلب اوقات دیپلماسی عمومی یک کشور از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت است که این امر تا حدی به تفاوت راهبردها و بیشتر به اختلاف تاکتیک‌ها بر می‌گردد.

در طراحی دیپلماسی عمومی باید به این نکته مهم توجه داشت که چنان چه ساختار ارزشی، فکری و سیاسی کشوری با بافت و ذهنیت عمومی جامعه جهانی ناسازگار باشد، امکان تأثیرگذاری آن کشور بر محیط نظام بین‌المللی بسیار اندک خواهد بود و هرگونه تلاشی برای تغییر چنین محیطی مستلزم پرداخت هزینه‌های بالای سیاسی، امنیتی و ... خواهد بود. در چنین وضعیتی ایجاد هماهنگی و انجام همکاری با اعضای مؤثر جامعه بین‌المللی به کمترین حد ممکن خواهد رسید و توقع هم‌انگاری (نه یکسان‌پنداری) و همفکری نیز نمی‌توان داشت.

با بیان این مقدمه و با تعریفی که از مفهوم دیپلماسی عمومی اختیار شد، در ادامه به موضوع این مقاله که رابطه پارادایم سیاست خارجی فرانسه (سارکوزیسم) و دیپلماسی عمومی جدید این کشور است، خواهیم پرداخت. در این جا تلاش خواهد شد تا ضرورت‌های تحول در دیپلماسی عمومی فرانسه بر مبنای تغییر مبانی فکری و سیاسی این کشور (از گلیسم به سارکوزیسم) و به کارگیری مفاهیم، ابزارها و اولویت‌های جدید تبیین شود.

ذکر این نکته را لازم می‌داند که در مطالعه دیپلماسی عمومی کشورها برخی روش‌شناسی خود را بر مبنای مطالعه تصمیمات و اقدامات نهادهای هماهنگ کننده‌ای قرار می‌دهند که با بسیج و کنترل ظرفیت بخش‌های دولتی و غیردولتی یک کشور، اهداف زیربنایی سیاست خارجی آن را به پیش می‌برند. هدف از به کارگیری این روش، انجام بررسی‌های تجربی و کاربردی در حوزه دیپلماسی عمومی است.

به نظر می‌رسد این رویکرد عمدتاً مطالعه رفتار متولیان و نوع ابزارهای دیپلماسی عمومی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. به عنوان مثال این روش می‌خواهد بداند که

چه نهادهای فرهنگی و یا شبکه‌های تلویزیونی و اینترنتی برنامه‌ها و سیاست‌های مربوط به دیپلماسی عمومی فرانسه را تنظیم و تأمین می‌کنند؟

در مقابل روش دیگری برای مطالعه دیپلماسی عمومی کشورها وجود دارد که درک اهداف و راهبردهای واقعی آن‌ها را دغدغه اصلی خود می‌داند. در همین پیوند، دانستن این مطلب که فرانسه چه تصویری از محیط نظام بین‌الملل و اهداف و منافع خود در مناطق مختلف جهان دارد، کمک بیشتری به درک این نکته می‌کند که این کشور از چه سیاست‌ها و برنامه‌هایی برای تأمین اهداف خود بهره گرفته و یا چه نهادها و ابزارهایی را در این راه به کار می‌گیرد؟ در روش دوم در عین حال نقش متولیان، نهادها و ابزارها در ذیل بررسی اهداف و منافع فرانسه و راههای تأمین آنها نادیده گرفته نمی‌شود.

۲. تحول در دیپلماسی عمومی فرانسه

همان گونه که اشاره شد دیپلماسی عمومی تابعی از دیپلماسی رسمی کشورهاست و در صدد است تا با استفاده از ابزارهای غیر سیاسی اهداف دیپلماسی رسمی یک کشور را به صورت غیرمستقیم تأمین و تکمیل کند. بر این اساس با تحول در دیپلماسی رسمی، دیپلماسی عمومی نیز تغییر می‌یابد. در مبحث حاضر، بدون وارد شدن در جزئیات، تلاش می‌شود تا این مسئله بررسی شود که چگونه دیپلماسی عمومی فرانسه در پی تغییرات سیاست خارجی این کشور، دچار تحول شده است.

تا پیش از روی کار آمدن نیکلاسارکوزی، چهره عمومی فرانسه در جهان بر پایه پیروی از اصول گلیستی تعریف می‌شد. در واقع فرانسه اصول و هنجارهایی را از دوران نظام دوقطبی برای خود تعریف کرده بود که بر پایه دفاع از ارزش‌های مربوط به لائیسیته و حقوق بشر، حفظ استقلال عمل در قبال ابرقدرت‌ها، استفاده از فرصت‌های ناشی از رقابت میان آن‌ها، تلاش برای ایجاد قطب سوم قدرت (بر پایه وحدت عمل اروپایی)، حمایت از کشورهای جهان سوم، اجرای قوانین و مقررات

بین‌المللی و تقویت نقش و جایگاه سازمان‌ها و نهادهای بین‌الدولی و حمایت از چندجانبه‌گرایی و جهان چندقطبی استوار بود.^۱

بر پایه این اصول، سیاست‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی فرانسه در جهت تحقق اهداف و منافع ملی فرانسه تنظیم و تعقیب می‌شد و دولتمردان فرانسوی تمامی اقدامات و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی خود را توجیه و تبلیغ می‌نمودند. هدف کلی دیپلماسی عمومی فرانسه در فاصله سال‌های ۱۹۵۸ (روی کار آمدن ژنرال دوگل) تا ۲۰۰۷ (پایان دوره ریاست ژاک شیراک آخرین رئیس‌جمهور گلیست فرانسه) حفظ اعتبار و پرستیژ سیاست خارجی فرانسه نزد افکار عمومی بین‌المللی بود.

فرانسه در عین حال که به لحاظ سیاسی، اقتصادی، فکری و ایدئولوژیک خود را بخشی از تمدن غربی می‌دانست، نقش سخنگویی قدرت‌های کوچک نظام بین‌المللی را ایفاء می‌کرد و بر همین مبنا نیز دیدگاه‌های خود را بیانگر نظرات کل جامعه بین‌المللی تلقی می‌نمود. در واقع گلیسم فرانسوی به همان اندازه که از فراگیر شدن فرهنگ و اقتصاد سرمایه‌داری و انگلوساکسونی در هراس بود، بر جهانی ساختن روش و منش فرانکفونی اصرار داشت.^۲

با برافتادن نظام دوقطبی و تغییر ماهیت و مناسبات نظام بین‌الملل، عمده تلاش فرانسوا میتران (در سال‌های پایانی دوره دوم ریاست جمهوری او) و نیز ژاک شیراک (در دوره اول ریاست جمهوری اش) قانونمند کردن «نظم نوین جهانی» مورد نظر آمریکا و جلوگیری از استقرار نظام تک‌قطبی و مشی یکجانبه‌گرایانه این کشور بود.

وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و بسیج جامعه جهانی برای مبارزه با تروریسم، فرانسه را در وضعیت همراهی با آمریکا در حمله به افغانستان قرار داد اما نحوه مبارزه آمریکا با ریشه‌های تروریسم در خاورمیانه، جلوگیری از خطر دستیابی

^۱ ملاقدیمی، علیرضا، بن بست‌های نظری در بازنگری دیپلماسی غربی فرانسه، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و دوم، بهار ۱۳۸۷، ص ۱۵۴. همچنین نک به: رضائیان، مهرداد، سیاست خارجی فرانسه در دوره دوگل، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵.

^۲ جوادی سلطان‌آبادی، مرتضی، شناخت مبانی رفتار سیاست خارجی فرانسه، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، ص ۱۸۹.

تروریست‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی، ضرورت انجام حملات پیشگیرانه و پیشدستانه به گروه‌های تروریستی و نیز دولت‌های حمایت‌کننده از آن‌ها (که از عقاید محوری نومحافظه‌کاران آمریکایی بود) فرانسه را در دوره دوم ریاست‌جمهوری شیراک در تقابل با سیاست خارجی تهاجمی این کشور قرار داد.

هدف اصلی دیپلماسی عمومی فرانسه در این ایام زیرسؤال بردن خودمحوری آمریکا و نادیده گرفتن مقررات و نقش نهادهای بین‌المللی در مسائل مختلف جهانی از سوی این کشور بود. تلاش عمده فرانسه بر آن قرار گرفته بود، تا در راستای تغییر وضع موجود، جامعه بین‌المللی را به سمت وحدت‌نظر و عمل، برای رسیدن به وضعیت مطلوب چندجانبه‌گرایی سوق دهد. مخالفت با حمله آمریکا به عراق، بهره‌برداری تبلیغی وسیع از شرایط وخیم اشغال این کشور و شکست نیروهای آمریکایی در عراق، ارکان اصلی تبلیغات سیاست خارجی فرانسه را شکل می‌داد.

با آن‌که سیاست مخالفت با اقدامات قانون‌گریزانه آمریکا به اعتبار سیاست خارجی فرانسه نزد افکار عمومی بین‌المللی افزوده بود اما در نتیجه کارشکنی‌های آمریکا که منجر به کاهش نقش و تأثیرگذاری فرانسه در مسائل بین‌المللی و از جمله خاورمیانه شد، هزینه‌های سیاست خارجی و دیپلماسی عمومی فرانسه در مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا را به شکلی بی‌سابقه بالا برد.^۱

پیامد این امر، نسل تجدیدنظرطلبی از سیاست‌مداران فرانسوی به میدان آمدند که معتقد بودند اهداف سیاست خارجی فرانسه مانند استقرار نظام چندقطبی و چندجانبه‌گرایی را نه از طریق درپیش گرفتن سیاست‌های تهاجمی و مخالفت با آمریکا و کسب اعتبار ناشی از این امر، بلکه با درک تحولات نظام بین‌المللی پس از فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی باید تأمین نمود.

به عبارت دیگر، روش‌های سنتی گلیستی و دیپلماسی عمومی مبتنی بر کسب اعتبار از طریق مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا، نه تنها مانعی برای اقدامات خودسرانه دولتمردان آمریکایی نبود بلکه به منافع و جایگاه فرانسه در صحنه

^۱ نک به:

بین‌المللی ضربه شدید می‌زد؛ بدین ترتیب فرانسه در عمل به یک بازنده اصلی در صحنه دیپلماسی بین‌المللی تبدیل شده بود.

سارکوزی و همفکران او در صدد برآمدند تا سیاست خارجی جدید فرانسه را بر مبنای همراهی با وضعیت موجود و تأثیرگذاری بر شرایط جدید از طریق همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده آمریکا تعریف نمایند. درحالی‌که گلیست‌ها نقطه کانونی مخالفت‌های خود را متوجه فراگیر شدن سرمایه‌داری آمریکایی و گسترش فرهنگ انگلوساکسونی^۱ کرده بودند، همفکران سارکوزی در چرخشی آشکار، پیوستن به فرآیند جهانی شدن فرهنگ، اقتصاد و سیاست سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی را محور اصلی دیپلماسی عمومی فرانسه قرار دادند. در واقع جهانی شدن بیشترین تأثیر را در تحول دیپلماسی عمومی فرانسه داشت.

در همین راستا اصول و هنجارهای جدیدی در اولویت‌های دیپلماسی رسمی فرانسه مطرح شد. از جمله این اصول می‌توان به مواردی چون مبارزه با تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، درک ابعاد تضاد اسلام و غرب و برنامه ریزی برای مدیریت تبعات این امر، ورود به صحنه رقابت فزاینده و تشدید شونده کشورهای دارای اقتصادهای برتر و تعمیق فرآیند خصوصی سازی و ادغام در اقتصاد بازار جهانی، ایفای نقش در موضوعات حساس بین‌المللی و حضور و ابتکار عمل فرانسه در سازمان‌های بین‌المللی با هدف ارتقاء جایگاه و تأمین حداکثری منافع این کشور اشاره کرد.^۲

در واقع بر مبنای دیپلماسی رسمی فرانسه در دیپلماسی عمومی این کشور ارزش‌هایی چون ابتکار، اقتدار و ارتقاء جایگاه بین‌المللی، جایگزین اعتبار، استقلال و اعتدال شد. هم‌چنین ماهیت موضوعات و ابزارهای دیپلماسی عمومی فرانسه از فرهنگ محوری به اقتصاد محوری، حقوق بشر و تأثیرگذاری خبری انتقال پیدا کرد. با انتخاب سیاست همکاری‌های فراآتلانتیکی توسط فرانسه، رقابت‌های انگلوساکسونی و فرانکفونی حداقل در بعد رسمی فروکش کرده و سازکوزی شخصاً

^۱ ملاقدیمی، علیرضا، رویکرد جدید سیاست خارجی فرانسه با تأکید بر دیپلماسی خاورمیانه ای این کشور، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ۱۳۸۸، صص ۷ تا ۶۷

از علائق جوانان فرانسوی به فرهنگ آمریکایی پرده برداشت. بدین ترتیب بر مبنای تمایل فرانسه برای داشتن پیوندهای عمیق‌تر با لیبرال دموکراسی، این کشور ضمن کاهش اختلافات خود با آمریکا و انگلیس، پای بندی قوی خود به اضلاع گوناگون تمدن غربی را نشان داده و پارادیمی جدید را مبنای تجلیل و عمل خود قرار می‌دهد که ما از آن به عنوان سارکوزیسم یاد می‌کنیم.^۱

۳. سارکوزیسم و نقش بین‌المللی فرانسه

سارکوزی و همفکران وی در خصوص نقشی که باید این کشور در سطح جهانی و در ساختار کنونی روابط بین‌الملل ایفاء کند، بر این باور هستند که در حال حاضر شرایط عینی یک هماهنگی جدید از قدرت‌های بزرگ وجود آمده است. با سازماندهی این شرایط، نظم جدید بین‌المللی متناسب با نیازهای جهان و در جهت رفع مشکلات و معضلات جهانی به منصفه ظهور در خواهد آمد. اما سؤال اساسی این است که فرانسه در این نظم از چه جایگاهی برخوردار بوده و ارزش‌ها و منافعی که برای این کشور حائز اهمیت می‌باشند، کدام‌ها هستند؟

به نظر می‌رسد بخشی از جایگاه فرانسه در سطح بین‌المللی به توان‌مندی‌های این کشور و بخش دیگر به تصورات و هنجارهایی وابسته است که فرانسه از آن‌ها برخوردار است. ارزش‌ها و هنجارهایی که در حافظه تاریخی و فرهنگ عمومی فرانسویان نهادینه شده، از تجارب تاریخی، موقعیت ژئوپلیتیک، فرهنگ سیاسی و هویت ملی آن‌ها برخاسته است. از آن‌جا که در گذشته این مفاهیم و ارزش‌ها در قالب گلیسم و نوگلیسم طرح و تعقیب می‌شده‌اند، نمی‌توان آثار گلیسم را به راحتی و به سرعت از سیاست خارجی کنونی فرانسه زدود.

استقلال طلبی، عدم اتکاء به قدرت‌های خارجی، برتری طلبی و بلندپروازی در سطح اروپایی و بین‌المللی، ارتقاء موقعیت سیاسی، اقتصادی و صنعتی فرانسه در جهان (سیاست باشکوه)، دفاع از نظام چند قطبی، مشارکت مؤثر و فعال در

^۱ ملاقدیمی، علیرضا، بن بست‌های نظری در بازنگری دیپلماسی غربی فرانسه، صص ۱۵۷ تا ۱۵۹.

مدیریت جهانی از مهم‌ترین هنجارهای فکری سیاست خارجی فرانسه بوده و تا امروز پیوسته به اشکال مختلف در دستور کار رهبران فرانسه قرار داشته است.^۱

برای آن که بدانیم این هنجارها حتی بر ذهنیت رهبرانی چون سارکوزی چه اندازه تأثیر گذاشته، کافی است مروری بر اظهارات سارکوزی داشته باشیم. وی سیاست خود برای جبران عقب‌ماندگی فرانسه و ارتقاء جایگاه بین‌المللی این کشور در آینده را به این شرح بیان می‌کند:

«ما با تلاش همگانی جامعه‌ای ایجاد می‌کنیم که در آن می‌توان به آینده نگاهی مطمئن‌تر داشت. این وظیفه‌ای است که شما فرانسویان با انتخاب من، بز عهده‌ام گذاشته‌اید. تا زمانی که فرانسه عقب‌افتادگی خود را جبران کند، کاری عظیم در پیش رو داریم. میل دیگر دنیا همیشه از فرانسه خواسته‌اند تا راه را نشان دهد... اهداف آتی فرانسه عدالت، احترام به حقوق بشر، محیط زیست، اخلاقی کردن سرمایه‌داری مالی و خطرپذیری است...»^۲

سارکوزی با تمسک به ارزش‌هایی چون عدالت، احترام به حقوق بشر، حقوق شهروندی، امانیسم و اقدامات بشر دوستانه، برداشت خود از مهم‌ترین مسائل جهانی مانند حفظ محیط زیست، حل مشکل گرم‌شدن زمین، جبران کمبود منابع انرژی، اخلاقی کردن سرمایه‌داری مالی، سامان‌دهی به مهاجرت‌های غیرقانونی و خطرپذیری در مبارزه با تروریسم، رادیکالیسم و قاچاق انسان را هم ارائه می‌نماید. او در عین حال از ضرورت انجام اصلاحاتی چون مدرنیزه کردن اقتصاد، کارآمدتر کردن و به‌روز نمودن نهادهای فرانسوی و سازمان‌های بین‌المللی و هم‌چنین موضوع بازسازی نظام جهانی و عادلانه و به‌سامان کردن آن سخن می‌راند.

سارکوزی هم‌چنین خواستار ارتقاء جایگاه فرانسه و اتحادیه اروپایی در نظام بین‌المللی است و تعقیب اهداف و راهبردهای سیاست خارجی فرانسه بر مبنای

^۱ سخنرانی سال نو سارکوزی در اول ژانویه ۲۰۰۸ (www.afp.com)

^۲ ملاقدیمی، علیرضا، رویکرد جدید سیاست خارجی فرانسه با تأکید بر دیپلماسی خاورمیانه‌ای این کشور، ص ۵۹.

اصولی چون واقع‌بینی، عمل‌گرایی، وسعت‌نظر و نداشتن ذهنیت اولیه ایدئولوژیک را در دستور کار خود قرار می‌دهد.^۱

تصوری که رهبران گلیست فرانسه در گذشته از نقش و جایگاه کشور خود داشتند، بر مبنای هویت و غرور ملی و ایده عظمت‌خواهی تعریف می‌شد. فرانسه پس از جنگ جهانی دوم رهبری آمریکا را پذیرفت اما در طول جنگ سرد همواره در پی آن بود که از حاشیه خارج‌شده و خود را از زیر یوغ رهبری آمریکا رها نماید.^۲

در راستای آن چه پیشتر گفته شد رهبران سیاسی فرانسه پس از پایان جنگ سرد و تلاش آمریکا برای برقراری یک نظم نوین بر مبنای نهادهای سیطره مطلق خود بر جهان، تأکید خود را بر وحدت و همگرایی اروپا و فعال‌سازی نهادهای اروپایی مانند سازمان امنیت و همکاری اروپا قرار دادند.

فرانسوی‌ها در این دوره به سازمان امنیت و همکاری اروپا بیش از شورای همکاری آتلانتیک بها می‌دادند. هم‌چنین حضور در نهادهایی را مورد استقبال قرار می‌دادند که یا آمریکا در آن‌ها مشارکت نداشت و یا در صورت مشارکت از برتری برخوردار نبود و صرفاً دارای حق رأی برابر بود. به همین دلیل نیز در زمان ژاک شیراک به‌رغم افزایش تهدیدات امنیتی بین‌المللی علیه کشورهای غربی، وی چندان راغب به حضور مجدد کشورش در بخش‌های عملیاتی ناتو نبود تا از این طریق دامنه نفوذ امنیتی آمریکا بر اروپا و فرانسه را کم کند.

فرانسه نقش بین‌المللی خود را تا حد زیادی به سرنوشت آینده اتحادیه اروپایی گره زده بود و مهم‌ترین هدفش ایجاد یک قطب تمام‌عیار قدرت اروپایی در مقابل آمریکا در خصوص مسائل بین‌المللی بود. گلیست‌ها معتقد بودند که فرانسه با ظرفیت‌ها و توفیقاتی که در بخش‌های مختلف کسب کرده، شایسته احراز جایگاه بالاتر و ایفای نقش‌هایی مهم‌تر در سطح جهانی است اما آمریکا حاضر به شناسایی

^۱ رحمانی، سمیه، والی پور، اعظم، رویکرد آمریکا به سیاست دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا، کتاب اروپا، شماره ۴، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۱۳۳-۱۴۰.

^۲ همان منبع، صص ۱۴۰-۱۴۸.

جایگاه و نقش فرانسه و انجام همکاری با این کشور در سطح مطلوب و مورد انتظار نیست.

به نظر سارکوزی، فرانسه به دلیل برخورداری از جمعیتی پویا و آموزش دیده، داشتن یکی از مؤثرترین اقتصادها و هم چنین دیپلماسی و نیروهای مسلح، هنوز چیزهای زیادی برای ارائه به جهان دارد اما تنها کشوری نیست که چنین ظرفیت هایی را داراست. فرانسه بیش از سایر ملل دنیا حقی برای برخورداری از موقعیت بین المللی ندارد. برتری فرانسه هنگامی محقق خواهد شد که این کشور بتواند اصلاحات متعدد و بلندپروازانه ای را در درون به اجرا در آورد و خود را در داخل چنان قوی کند که در ورای مرزها هم پیامش شنیده شود. در این صورت فرانسه یک نقش قوی جهانی پیدا خواهد کرد.

در واقع سارکوزی تصور خودبزرگ بینی گلیست ها را مانعی برای احراز جایگاه رفیع تر فرانسه در صحنه بین المللی تلقی می کند و بر این باور است که جامعه بین المللی نیز این تصور فرانسه از خود را به رسمیت نمی شناسد.

نکته اساسی در نگاه سارکوزی آن است که کشورهایی که در دنیا قصد ایفای نقش جهانی دارند، نیازی به صف آراییی در مقابل هم ندارند. این مفروض سارکوزی از آن جا ناشی می شود که لیبرال دموکراسی ها و سوسیال دموکراسی ها نیازی به دشمنی با هم ندارند.

تقویت و بازسازی ساختار اروپا، اولویت مهم سارکوزی است. اروپا باید به یکی از قطب های تعادل و موازنه بین المللی تبدیل شود. همکاری میان آلمان و فرانسه و رفع اختلافات دو کشور پیش شرط ضروری این همکاری ها است زیرا این دو موتور محرکه اتحادیه اروپایی هستند. هم چنان که هماهنگی با انگلیس برای مدرن سازی اروپا و دیگر کشورهای اروپائی شرقی و مرکزی نیز ضروری است. طرح قانون اساسی ساده شده اروپایی معروف به معاهده لیسبون در همین راستا ارائه گردید.

در عین حال که سارکوزیسم قائل به اولویت همکاری های اروپایی است اما به دلیل ترجیح منافع ملی و تلاش برای ارتقاء نقش بین المللی این کشور، نمی خواهد برخلاف گذشته خود را چندان درگیر در اختلافات داخلی اروپا کند.

سارکوزی از روسیه می‌خواهد تا به ناتو به شکل یک رقیب نگاه نکند. اتحادیه اروپا هم قصد دارد تا با روسیه روابطی گسترده و مثبت داشته باشد. روابط اتحادیه اروپایی و روسیه می‌تواند بر اساس تفاهم و همکاری متقابل در چارچوب مقررات بین‌المللی و شورای امنیت و همکاری اروپا باشد.^۱

بخش دیگر تلاش فرانسه مربوط به برنامه ریزی برای تحکیم رهبری خود در اروپا و کنترل جهت‌گیری‌های سیاست خارجی کشورهای اروپایی خصوصاً کشورهای اروپای مرکزی و شرقی نسبت به آمریکاست. فرانسه به این نکته واقف است که اکثر کشورهای اروپایی بدون توجه به خواست و جاه‌طلبی‌های فرانسه تمایل دارند تا مستقیماً روابط مستقیم خود را با آمریکا برقرار نمایند.

در این پیوند، کشورهای شرق اروپا با تأکید بر ملموس بودن توان تهاجمی آمریکا در مقابل جاه‌طلبی‌های مسکو، ترجیح می‌دهند هم‌چنان روابط خود را با آمریکا گسترش دهند. برخی دیگر از کشورهای اروپایی مانند آلمان نیز به دلیل نگرانی‌های تاریخی ناشی از دو جنگ جهانی در قرن بیستم، نوعی حالت بی‌زاری و خستگی از ایفای یک نقش جهانی دارند.

هم‌چنین برای ایفای نقش مؤثرتر در مسائل مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی ادامه همکاری با ناتو و راه‌اندازی اروپای دفاعی بر مبنای یک راهبرد امنیتی مشترک، و تقویت و تجهیز امکانات و آمادگی‌های دفاعی اعضای اتحادیه الزامی است.

حقیقت این است که فرانسه و رهبران جدید آن، هم‌زمان که تلاش می‌کنند گرایش‌های آمریکایی کشورهای اروپایی را با هدف حفظ قدرت و تثبیت جایگاه این قاره در نظام چندقطبی آینده مدیریت نمایند، خود به نوعی رقابت با آن‌ها در نزدیکی و همراهی با آمریکا دست زده و امیدوارند به این ترتیب، آمریکا رهبری فرانسه را در اتحادیه اروپایی به رسمیت شناخته و هماهنگی‌های بیشتری را با این کشور، در خصوص مسائل جهانی (با توجه به جایگاه فرانسه در شورای امنیت) به عمل آورد. از سوی دیگر از این طریق مانع از آن شوند که آمریکا در راستای تعقیب

^۱ ملائیمی، علیرضا، رویکرد جدید سیاست خارجی فرانسه با تأکید بر دیپلماسی خاورمیانه ای این کشور، ص ۶۲.

سیاست یکجانبه‌گرایی خود کماکان در سال‌های آینده نیز نقش اروپا را کم‌رنگ کند زیرا این امر به شدت به موقعیت جهانی آن‌ها لطمه خواهد زد.

گرچه اکنون قدرت‌های جدیدی در راستای شکل‌گیری یک نظام چندقطبی در حال ظهور هستند که این امر می‌تواند نویدبخش مبحث «چندجانبه‌گرایی» در نظام بین‌الملل باشد اما هنوز ابعاد حقوقی و بین‌المللی چنین نظامی تعریف و تدوین نشده است. به عنوان مثال آمریکا در خصوص عضویت برخی از آن‌ها مانند آلمان در شورای امنیت سازمان ملل متحد نظر موافق دارد اما در مورد برخی دیگر نظر مشخصی را بیان نکرده است.

فرانسه در راستای تعقیب سیاست چندجانبه‌گرایی، با عضویت دائمی کشورهایمانند آلمان، ژاپن، هند، برزیل و یک نماینده از قاره آفریقا و یا جهان عرب موافق است و حتی معتقد است که اعضای کشورهای پیشرفته صنعتی موسوم به گروه هشت باید به تدریج به گروه سیزده و یا چهارده تبدیل شوند.^۱

سیاست اخیر فرانسه در خصوص اصلاح ساختار شورای امنیت و نیز گسترش گروه کشورهای صنعتی ناظر بر این معناست که مدیریت مسائل جهانی و حل چالش‌های قرن بیست و یکم دیگر با اتکاء صرف به کارویژه‌های مؤسسات بین‌المللی قرن بیستم امکان‌پذیر نمی‌باشد زیرا نظام بین‌المللی به گونه‌ای چندپاره شده که در هیچ موضوع سیاسی و اقتصادی اجماعی وجود نداشته و مرجعی مشخص نیز قادر به کنترل و ایجاد انسجام و اجماع در میان اعضاء جامعه بین‌المللی نیست.

تا زمان اعمال این تغییرات که مستلزم کسب توافق آمریکا و انجام هماهنگی‌های سیاسی بیشتر میان قدرت‌های بزرگ در حال ظهور می‌باشد، فرانسه ترجیح می‌دهد که از سیاست موازی تقویت نقش و جایگاه اروپا به رهبری خود و هم‌چنین ائتلاف و همکاری با آمریکا در مسائل مختلف جهانی پیروی نماید.

سارکوزی در راستای آنچه در خصوص برخورد میان اسلام و غرب و تمهیدات لازم برای جلوگیری از آن بیان می‌کند، روابط فرانسه با کشورهای اسلامی و عربی را

^۱ ملاقدیمی، علیرضا، رویکرد جدید سیاست خارجی فرانسه با تأکید بر دیپلماسی خاورمیانه ای این کشور، ص ۶۵

هم متناسب با نیازهای متقابل و بحران‌های موجود در خاورمیانه تحلیل و تنظیم می‌نماید. او معتقد است که یافتن راه حل‌هایی برای رفع بحران‌های خاورمیانه و در صدر آنها بحران اسرائیل و فلسطین و هم‌چنین کمک به کشورهای مسلمان برای رفع مشکلات اقتصادی و توسعه‌ای آنها، ضرورت دارد.

کمک به نیروهای صلح طلب و میانه رو فلسطینی با هدف جلوگیری از استیلای نیروهای جهادی و تلاش برای برپایی کشور فلسطینی و همزیستی دو کشور اسرائیل و فلسطین در کنار یکدیگر از اولویت‌های اساسی فرانسه برای رفع این بحران قدیمی است. پیدا کردن یک راه حل سیاسی جامع برای افغانستان نیز در دستور کار سیاست‌های منطقه‌ای فرانسه می‌باشد.

در ارتباط با مسائل عراق، دستیابی به راه حل‌های سیاسی مبتنی بر برخورداری همه اقوام این کشور از منابع قدرت و ثروت عراق مد نظر رهبران فرانسه بوده و پس از امضای توافقنامه امنیتی میان آمریکا و دولت عراق، فرانسه در راستای همراهی با آمریکا از مواضع سابق خود مبنی بر خروج فوری این نیروها از عراق عدول کرده است. در خصوص جمهوری اسلامی ایران، فرانسه با طرح موضوعات مختلفی چون حقوق بشر، برنامه هسته‌ای، فعالیت‌های موشکی، نقش ایران در مسائل مربوط به تحولات خاورمیانه و نفوذ آن در دیگر کشورهای منطقه، سیاست مهار کردن ایران در خاورمیانه و خلیج فارس را در پیش گرفته است. لحن و اقدامات فرانسه نسبت به جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با گذشته بسیار تندتر شده است.

سارکوزیسم در حوزه خلیج فارس بیش از هر حوزه دیگری بر مبنای واقع‌گرایی و عمل‌گرایی تعقیب می‌شود زیرا تداوم ارتباطات و همکاری‌های گرم گذشته در بخش‌های سیاسی، امنیتی، دفاعی، اقتصادی، صنعتی و انرژی با چشم‌پوشی عامدانه از رعایت موضوع حقوق بشر در کشورهای مذکور توأم شده است.^۱

سارکوزی در این باره گفته است از همه کسانی که در این رابطه توقع به جایی از ما دارند می‌خواهم درک کنند که یک رئیس‌جمهور یا وزیر امور خارجه در وضعیت

^۱ سخنرانی اکسل پونیا توفسکی مسئول کمیسیون سیاست خارجی فرانسه در سال ۲۰۰۸ در مرکز خبرنگاران خارجی پاریس، www.capefrance.org

متفاوتی قرار دارند و ورود به روش های عملیاتی برای اینکه از دیگران متفاوت باشیم، همیشه خیلی خوب نیست.

در حوزه مدیریتانه توجه به ملاحظات امنیتی و ژئوپلیتیکی برای تعقیب سیاست‌هایی چون مبارزه با تروریسم و مهاجرت غیرقانونی در حوزه مدیریتانه در کنار همکاری‌های اقتصادی و انرژی باعث شده تا رفتار حقوق بشری سیاست خارجی فرانسه در قبال کشورهای این منطقه نسبت به سایر کشورها ملایم تر باشد. خصوصاً آن که اکنون موضوع طرح همکاری‌های دوجانبه مدیریتانه و ایده‌های سیاسی سارکوزی برای آشتی دادن کشورهای عرب حاشیه مدیریتانه و اسرائیل نیز در دست پیگیری است. سیاست خارجی سارکوزی در حوزه مدیریتانه براساس همکاری در چهار بخش محیط زیست و توسعه پایدار، گفتگوی میان فرهنگ‌ها، رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی و مسائل امنیتی قرار دارد.^۱

سارکوزیسم بر اساس آنچه گفته شد ویژگی‌های متمایزی به دیپلماسی رسمی و هماهنگ با آن دیپلماسی عمومی فرانسه داده است.

۴. گرایش‌های سیاسی و فکری سارکوزی

همان گونه که اشاره شد دیپلماسی رسمی و نیز عمومی کشورها از گرایش‌های فکری نخبگان سیاسی آنها تغذیه می‌شود. در همین پیوند، نگاهی به تمایلات فکری و سیاسی نیکلاسارکوزی رئیس جمهور کنونی فرانسه برای فهم تحولات دیپلماسی عمومی این کشور ضروری به نظر می‌رسد.

۴-۱. نومحافظه کاری و نولیبرالیسم

باورها و نگرش‌های نومحافظه کاران آمریکا برای تأثیرگذاری بر روندهای جهانی، تغییر معادلات منطقه‌ای و جهت‌دادن به سیاست‌های داخلی موجب شد تا تلقی جدیدی از لیبرالیسم، سرمایه داری، حقوق بشر و دموکراسی در سطح بین‌المللی

^۱ مطهرنیا، مهدی، محافظه کاری در خدمت کاری لیبرالیسم، کتاب آمریکا، شماره ۴، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۲۱۳-۲۲۶.

ایجاد شود که بر اساس آن رسالت ایدئولوژیک دولت آمریکا برای پیشبرد منافع این کشور و همسو نمودن قدرت های بزرگ با خود در شکل پدیده نولیبرالیسم سیاسی تعریف شود. این تلقی هم چنین در سطح بین المللی به معنای پیوستن کشورها به فرآیند اقتصاد آزاد و کاهش مداخلات دولت ها در امر اقتصاد بود که خود به خود ابعاد فرهنگی و سیاسی سرمایه داری را تقویت می کرد.

نومحافظه کاران در کنار رسالت خود برای گسترش ارزش های دموکراتیک در سطح بین المللی، عمل گرایی را نیز به شکل بسیار پررنگ به کار گرفتند. این امر باعث شد تا آمریکا نظام های سیاسی غیر دموکراتیک را نیز در راستای تحقق منافع و اهداف سیاست خارجی خود همسو سازد. در واقع نومحافظه کاری ترکیبی از نئولیبرالیسم و عمل گرایی آمریکایی بود.^۱

در کنار ارزش ها و منفعی که آمریکا در سطح جهانی تعقیب می کرد، تهدیداتی چون بنیادگرایی، حملات تروریستی، خطر سلاح های هسته ای و شیمیایی و موشک های بالستیک، منافع ملی و بین المللی این کشور را با خطر مواجه می ساخت که آمریکا با تعمیم این خطرات برای منافع و ارزش های دیگر کشورهای غربی و متحدین منطقه ای آن ها، تلاش کرد تا نوعی اتحاد جهانی با محوریت خود ایجاد کند و به یکسان سازی تعریف امنیت در سطح بین المللی بپردازد.^۲

در فضای دوگانه تبلیغ ارزش ها و دفع تهدیدات توسط آمریکا عنصر دیگری نیز وجود داشت که اقدامات اقتدار طلبانه این کشور و متحدانش را توجیه می کرد. این اقتدار طلبی در واقع تعمیم هژمونی آمریکا با هدف ایجاد نظم نوین جهانی مطلوب این کشور بود که به سازمان دهی روابط میان دولت ها بر اساس قواعد جدید منجر می شد. ماهیت این قواعد جدید همان ارزش های لیبرالی تمدن غربی است که

^۱ رنجبر، جواد، پیدایش گلیسم فرانسوی و محافظه کاری آمریکایی و پدیداری آنها پس از ۱۱ سپتامبر، کتاب اروپا، شماره ۴ (ویژه روابط اروپا و آمریکا)، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص: ۳۰۰-۳۰۴.

^۲ همان منبع، ص ۲۹۱.

آمریکا در رأس آن قرار دارد. این کشور از طریق نظم جدیدی که قصد استقرار آن را داشت به سرمایه‌داری و لیبرالیسم سیاسی ابعاد جهانی می‌بخشید. برای این منظور آمریکا از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های ابرقدرتی خود بهره می‌برد. به این ترتیب در شرایط بی‌نظمی پس از فروپاشی شوروی، اقتدارطلبی آمریکا ساختار جدیدی را در سطح بین‌المللی نهادینه می‌ساخت. در این اوضاع ظهور اتحادهای نظام‌مند بر محور ائتلاف و همکاری با ابرقدرت مسلط بر نظام بین‌المللی محتمل‌تر از شکل‌گیری اتحادهای مخالف با تکروری و یکجانبه‌گرایی ابرقدرتی چون آمریکاست.^۱

به همین دلیل بود که در حمله آمریکا به افغانستان و عراق شاهد ائتلاف شماری از دولت‌ها به رهبری آمریکا بودیم. آن‌چه در این زمان نوگلیست‌های فرانسه، در پی آن بودند عبارت از شکل‌گیری ائتلاف قدرت‌های بزرگ نظام بین‌المللی مانند ائتلاف روسیه، فرانسه و آلمان در مخالفت با ابرقدرت آمریکا بود، اما به رغم مخالفت‌های شدید اولیه با حمله آمریکا به عراق، ائتلاف مخالف آمریکا هیچ‌گاه شکل نگرفت.^۲

گرچه پس از فروپاشی بلوک شرق، فرانسه در سیاست‌های هماهنگی که میان آمریکا و اروپای غربی برای پذیرش اعضای جدید اتحادیه اروپایی و نیز گسترش ناتو به اروپای شرقی و قلمرو شوروی سابق شکل گرفته بود، مشارکت داشت اما اقدامات بعدی آمریکا در همراه کردن کشورهای جدیدالورود اتحادیه اروپایی با سیاست‌های خود (که متناسب با نگرش اعضای قدیمی‌تر این اتحادیه مانند فرانسه نبود) باعث شد تا نگاه بدبینانه فرانسه نسبت به تلاش‌های آمریکا برای نفوذ و سیطره جدید خود در قالب روند آتلانتیک‌گرایی احیاء شود.

در دوره حاکمیت نومحافظه‌کاران در نتیجه افزایش تلاش آنان برای تقویت همسویی کشورهای اروپایی با مواضع آمریکا در مسائل و بحران‌های بین‌المللی مانند حمله به عراق، بدبینی گلیست‌های فرانسه تبدیل به سیاست اعتراضی شدید

^۱ ملاقدیمی، علیرضا، رویکرد جدید سیاست خارجی فرانسه با تأکید بر دیپلماسی خاورمیانه ای، این کشور، ص ۸۰

^۲ رنجبر، جواد، صص ۳۱۸-۳۱۹.

علیه آمریکا شد و در این راستا فرانسه تلاش کرد تا از طریق تصویب هر چه سریع تر قانون اساسی اروپا و تأکید بر دفاع مشترک اروپایی، مواضع مستقل اعضای اتحادیه اروپایی را در مسائل سیاسی و دفاعی سازماندهی کند.^۱

واکنش شدید آمریکا به مواضع فرانسه در جنگ عراق و تفکیک اعضای اتحادیه اروپایی به دو بخش اروپای پیر و جوان و اختلاف افکنی میان اعضای اتحادیه اروپایی برای جلوگیری از به نتیجه رسیدن مکانیسم‌های وحدت‌بخش آن، تردیدهای نوگلیست‌ها را برای دوری از روند فراآتلانتیک‌گرایی تبدیل به یقین کرد و آنان را به این نتیجه رساند که لازم است فرانسه از طریق وحدت‌نظر و عمل با قدرت‌های اروپایی، سیاست‌های جهانی متفاوتی را از آمریکا در مسائل و بحران‌های بین‌المللی بنیان‌گذاری نماید. در واقع نوگلیست‌ها به فکر نشان‌دادن خلاقیت و ابتکار عمل در سیاست‌های ملی و نیز اتحادیه اروپایی افتاده بودند.^۲

پیش از حمله آمریکا به عراق و بروز سردی در روابط فرانسه و ایالات متحده آمریکا ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه اعلام کرده بود که اتحادیه اروپایی می‌خواهد تبدیل به یک قطب مهم در معادلات بین‌المللی شود و خود را به ملزومات یک قدرت عظیم جهانی مجهز سازد. نوگلیست‌ها صراحتاً بر این نکته تأکید داشتند که حاضر نیستند سرنوشت جامعه بین‌المللی را صرفاً به یک قدرت برتر واگذار نمایند. این تحلیل آنان از طرفی ناظر بر این واقعیت بود که قدرت‌های اروپایی باید ضعف اقتصادی و نظامی خود را هر چه زودتر جبران نمایند که یکی از راه‌های آن اتحاد و همبستگی این قدرت‌ها و بسیج امکاناتشان بود.

از طرف دیگر، آن‌ها بر پیگیری سیاست چندجانبه‌گرایی و تلاش برای استقرار نظام چندقطبی در سطح بین‌المللی از طریق وارد کردن اروپا به معادلات بین‌المللی به عنوان یک قدرت مؤثر و تعیین‌کننده تأکید داشتند اما بروز اختلافات قابل توجه

^۱ بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیرالیسم و محافظه‌کاری، انتشارات علمی، ۱۳۷۴، صص ۱۷۴-۱۸۰.

^۲ مطهرنیا، مهدی، بلریسم و نومحافظه‌کاری آمریکایی، کتاب اروپا، شماره ۵، ویژه روابط آمریکا و انگلیس، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، صص ۱۵۴-۱۵۷.

میان قدرت‌های اروپایی و ناکام ماندن طرح‌های وحدت‌بخش و همسو کننده، بار دیگر نوگلیست‌ها را در تعقیب این بخش از اهداف اروپایی و ابتکارات سیاسی خود مایوس و سرخورده ساخت.

نوگلیست‌ها به این نتیجه رسیده بودند که تفسیر آمریکا از ارزش‌های غربی و فرهنگ سرمایه‌داری لطمه جدی و اساسی بر فرهنگ ملی دیگر کشورهای غربی و نفوذ تمدنی آن‌ها در سطح بین‌المللی خواهد زد. به عبارت دیگر ارزش‌های آمریکایی به همان میزان که برای تمدن‌های غیر غربی خطرناک محسوب می‌شد، برای فرهنگ فرانسوی نیز تهدید جدی به حساب می‌آمد. در واقع بخشی از چندجانبه‌گرایی و جهان چندقطبی که نوگلیست‌ها مبلغ آن بودند بعد فرهنگی و تمدنی داشت.

این سنتی بود که از زمان دوگل به صورت تضاد میان فرهنگ فرانکفونی و آنگلو ساکسونی تعریف شده بود و هویت سیاست خارجی فرانسه را از سیاست خارجی آمریکا و دیگر کشورهای اروپایی متمایز می‌ساخت. بدین ترتیب نوگلیسم بازتولید نوعی سیاست خارجی ضدآمریکایی بود که حتی نمی‌توانست از طریق عمل‌گرایی و ظاهر‌نمایی نیز اختلاف آشکار خود با هویت سیاست خارجی آمریکا را بپوشاند.^۱

از نظر نوگلیست‌های فرانسه، جهانی شدن فرهنگ و اقتصاد آمریکایی معادل «دموکراتیک شدن» نظام بین‌الملل نبود بلکه به «آمریکایی شدن» آن منجر می‌شد به همین دلیل نیز دیپلماسی عمومی نوگلیست‌ها بر موضوع برانگیخته شدن احساسات ضدآمریکایی در سطح جهانی و منطقه‌ای حساب ویژه‌ای باز کرده بود.

آن‌ها امیدوار بودند که عدم‌پذیرش افکار عمومی نسبت به «جهانی شدن» از نوع آمریکایی، این کشور را وادار نماید تا با تحفظ بیشتری در مسائل بین‌المللی اقدام کرده و ملاحظات سیاسی و فرهنگی قدرت‌هایی چون فرانسه، روسیه و آلمان را در سطح جهانی رعایت کند غافل از این که نومحافظه‌کاران آمریکایی در بعد فرهنگی و

^۱ ملاقدیمی، علیرضا، رویکرد جدید سیاست خارجی فرانسه با تأکید بر دیپلماسی خاورمیانه ای این کشور، ص ۸۴.

ایدئولوژیک تعصب بیشتری دارند. بدین ترتیب در این دوره در کنار تقابل دیپلماسی‌های رسمی آمریکا و فرانسه شاهد تضاد شدید دیپلماسی‌های عمومی آنها نیز هستیم.

سارکوزی و تجدیدنظرطلبانی که پیش از این خود ایده‌های نوگلیستی را دنبال می‌نمودند قاطعانه به این نتیجه رسیدند که در شرایط فکری حاکم بر نومحافظه‌کاران آمریکایی (که اهداف خود را با روش‌های برخاسته از اقتدارطلبی، یکجانبه‌گرایی و عمل‌گرایی به نام حقوق بشر، دموکراسی و قواعد بازار آزاد دنبال می‌کنند) و با وجود اختلافات درونی اروپا و دنباله‌روی برخی از کشورهای اتحادیه اروپایی از آمریکا، ایستادگی و مخالفت بیشتر فرانسه با دولت ایالات متحده به مصلحت این کشور نمی‌باشد.

در واقع آن‌ها هم از روی مصلحت‌گرایی و هم با برداشتی متفاوت نسبت به ماهیت تحولات بین‌المللی و موضوعاتی چون فرهنگ آمریکایی و نومحافظه‌کاری حاکم بر این کشور، تلاش کردند تا فرانسه را در مسیر تحولات بین‌المللی و امتیازات ناشی از همراهی با ابرقدرتی که در حال شکل‌بخشیدن به ساختار جدید نظام بین‌المللی بود، قرار دهند و از این طریق ضمن ارتقاء موقعیت کشورشان منافع متعدد ناشی از همراهی با نئولیبرالیسم سیاسی و نومحافظه‌کاری آمریکایی را عاید فرانسه سازند.

هم‌چنین عمل‌گرایی نهادینه شده در سیاست خارجی فرانسه، این کشور را در مسیر همراهی حساب‌شده با آمریکا پس از خروج نومحافظه‌کاران از حاکمیت آن کشور و روی کار آمدن دموکرات‌ها به رهبری باراک اوباما قرار داده تا تحت هر شرایطی فرانسه از بحران‌های نظری ناشی از کنار گذاشتن اصول گلیستی خود و روی آوردن به پارادیم جدید در سیاست خارجی این کشور، رهایی یابد.

۴-۲. بلریسم

لیبرالیسم سیاسی همواره در خدمت اقتصاد لیبرالیستی بوده است. محور اصلی لیبرالیسم اقتصادی، منفعت‌محوری و ثروت‌اندوزی در بالاترین سطح است لذا

استفاده از قدرت سیاسی در راستای افزایش ثروت و کاهش هزینه‌های این امر می‌باشد.

هنگامی که سخن از بسط آزادی‌های سیاسی می‌شود و یا این پیش شرط مطرح می‌شود که دموکراسی تنها راه مبارزه با چالش‌های توسعه و رفع فقر در جهان است، پیش از هر چیز به نظر می‌رسد که هدف اصلی از طرح چنین دیدگاهی از بین بردن موانع گسترش سرمایه‌داری است اما شکی وجود ندارد که نمی‌توان ارزش آزادی و دموکراسی را در تحقق توسعه فرهنگی و سیاسی ملت‌ها و رقابت‌های اقتصادی شهروندان کشورها نادیده گرفت.^۱

برخی از صاحب‌نظران از وجود تفاوت میان لیبرالیسم آمریکایی و اروپایی سخن گفته‌اند. به باور آن‌ها، لیبرالیسم سنتی اروپایی بر اصولی چون فردگرایی، آزادی و عدم دخالت دولت در اقتصاد تأکید بیشتری دارد در حالی که لیبرالیسم آمریکایی به رعایت عدالت اجتماعی، حقوق اقلیت‌ها و رفع مشکلات اجتماعی بی‌توجه نیست و بعضاً قائل به مداخله دولت در امور اقتصادی است. لیبرالیسم آمریکایی مبتنی بر دو عنصر بازار و دولت نیرومند بوده و دارای صبغه سیاسی است.^۲

شکل‌گیری پدیده راست نو در آمریکا و اروپا به ویژه انگلستان محصول آمیختگی محافظه‌کاری و لیبرالیسم بود. بدین ترتیب محافظه‌کاری در خدمت لیبرالیسم قرار گرفت و توجه به جنبه‌های بین‌المللی اقتصاد مانند جهانی شدن هم بیشتر شد. فروپاشی کمونیسم گرچه موانع گسترش لیبرالیسم و کاپیتالیسم را برداشت اما خلأهای ناشی از حذف مداخلات دولت در اقتصاد و بحران‌های درونی خود سرمایه‌داری، توجه به راه‌کارهایی را که پیش از این در اواخر قرن بیستم توصیه شده بود، معطوف نمود.

^۱ گیدنز، آنتونی، راه سوم - یازسازی سوسیال دموکراسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۸۶، صص ۳۴-۳۵.

^۲ گیدنز، آنتونی، ۱۹۸۹- پایان قرن بیستم بود، کتاب ماه علوم اجتماعی، ماهنامه تخصصی اطلاع رسانی، نقد و بررسی کتاب، شماره ۴۷-۴۸، ۱۳۸۰، صص ۵۸-۶۰.

اعتراضات دسته جمعی در کشورهای سرمایه داری از جمله فرانسه باعث شد تا نیکلاسارکوزی پیش از به قدرت رسیدن علاقه مندی خود را به پدیده بلریسم در انگلستان ابراز نماید. در واقع او نیاز کشورش را به شکل دیگری از لیبرالیسم اقتصادی که صرفاً مبتنی بر ساز و کارهای کلاسیک و افسارگسیخته بازار آزاد نباشد، حس کرده بود. فرمولی که بر اساس آن لیبرالیسم به سوسیالیسم نزدیک می شود و مرزهای سوسیال دموکراسی و لیبرال دموکراسی رنگ می بازد.^۱

این فرمول در مدلی که بنام بلریسم در انگلستان به اجرا درآمد، موفقیت عملی خود را نشان داد. بلریسم به شدت متأثر از آراء و افکار آنتونی گیدنز جامعه شناس و اقتصاددان برجسته انگلیسی می باشد. وی برای نخستین بار نظریه ای را که حد واسطه سوسیالیسم و کاپیتالیسم بود به نام «راه سوم» مطرح ساخت.

گیدنز با برشمردن معضلاتی چون تبعات جهانی سازی، تغییر ماهیت همبستگی اجتماعی و ظهور فردگرایی نوین، معضلات زیست محیطی مانند گرم شدن زمین و پیدایش انواع بیماری های جدید، کاهش قدرت و نفوذ داخلی دولت ها و افزایش تأثیرگذاری گروه های فشار، توصیه نمود با تغییراتی را در مسیر لیبرالیسم ایجاد نمایند. رویکرد گیدنز در خصوص ساختن چارچوبی جدید برای لیبرالیسم اقتصادی به گونه ای است که مرزهای میان چپ و راست را از میان بر می دارد. براین اساس، جهان به نوعی مدیریت سیاسی پیشرو نیاز دارد تا بتواند تعادل اجتماعی ایجاد کند نه آن که سیاست، صرفاً ابزاری در دست اقتصاد سرمایه داری باشد.

بخشی از این مدیریت سیاسی ناظر به دخالت حساب شده دولت در اقتصاد و برقراری نظم عادلانه است. از این طریق توازنی در خصوصی سازی و ارائه خدمات عمومی توسط دولت ایجاد می شود و تبعات اجتماعی و سیاسی خصوصی سازی کاهش می یابد.^۲

نومحافظه کاری، می تواند همزمان رویکرد راست گرایانه و چپ گرایانه داشته باشد. راست نو و چپ نو با دفاع از لیبرالیسم، انواعی از نومحافظه کاری را ارائه

^۱ مطهرنیا، مهدی، بلریسم و نومحافظه کاری آمریکایی، صص ۱۷۴-۱۷۶.

^۲ ملاقدیمی، علیرضا، رویکرد جدید سیاست خارجی فرانسه با تأکید بر دیپلماسی خاورمیانه ای این کشور، ص ۸۸.

می کنند که با مداخله گری های محدود در اقتصاد مانند کنترل دستمزدها، ساعات کار، ایجاد فرصت های شغلی و به رسمیت شناختن نقش اتحادیه های کارگری و تجاری موافقت دارد.

سیاست دخالت حساب شده و محدود دولت در اقتصاد ملی با هدف کمک به رفع بحران های اقتصادی و ایجاد همسویی در جهت گیری های کلی کشورهای سرمایه داری، محور اصلی در تفکر و مدیریت بلریستی بود. تونی بلر در حوزه اقتصاد داخلی بر خصوصی سازی تأکید داشت اما در عین حال در صدد بود نوعی تلفیق مشارکت عمومی و خصوصی ایجاد نماید. در واقع بلریسم نوعی سوسیال دموکراسی نو محافظه کارانه بوده است.

در حوزه سیاست خارجی بلریسم به پیوستگی فکری میان انگلیس و آمریکا بر اساس سیاست فراآتلانتیک گرایی، حضور انگلستان در قاره اروپا و بهره برداری از سرمایه های اروپایی و دفاع از طرح های مشترک سیاست خارجی و دفاع اروپایی توجه داشت.

در همین پیوند، انگلستان به خاطر همراهی با آمریکا می بایست حضور پررنگی در ناتو داشته باشد و از طرف دیگر به هماهنگی سیاست های خود با اروپا اقدام نماید. شبیه سیاست های نو محافظه کاران، بزداشتی از به کارگیری زور برای دفاع از دموکراسی و اقتصاد آزاد در بلریسم نیز وجود دارد. یکی از ویژگی های بلریسم آن بود که ساحت های ملی، اروپایی، آتلانتیکی و بین المللی را از یکدیگر تفکیک می نمود یعنی منافع ملی، ملاحظات اروپایی، اقتضات همراهی با آمریکا و کار در جامعه بین المللی به گونه ای با یکدیگر هماهنگ می شدند که در مجموع بتوانند بیشترین منافع انگلستان را تأمین نمایند.

روش هایی که تونی بلر برای مدیریت داخلی و سیاست خارجی انگلستان به کار گرفت، تبدیل به الگویی برای نیکلاسارکوزی شد. در دوره دوم ریاست جمهوری شیراک، هنگامی که فزائسه با بحران های اقتصادی متعددی روبرو شد، سارکوزی بارها با دفاع از شیوه های مدیریتی تونی بلر در انگلستان خواستار به کارگیری آنها در فرانسه شد.

با وجود سنت‌های قوی سوسیالیستی در فرانسه، سارکوزی راست‌گرا می‌توانست به هنگام ریاست‌جمهوری خود با تلفیق تجربیات اقتصادی نومحافظه‌کاری چپ‌گرا و ایده‌های سیاسی نومحافظه‌کاری راست‌گرا، عوارض اجتماعی و تبعات سیاسی خصوصی‌سازی را کاهش داده و با اطمینان بیشتری سیاست‌های لیبرالیستی خود را در فرانسه پیش ببرد. هم‌چنین وی با این کار ضمن خلع سلاح گروه‌های چپ، بخش زیادی از خواست‌های افکار عمومی را برآورده کرده و خود را از حمایت‌های شهروندان کم‌درآمد بهره‌مند می‌ساخت.

سارکوزی در عین حال می‌خواهد با مشارکت بیشتر در روند جهانی شدن و تأثیرگذاری بر فرآیند آن، عوارض بحران‌های اقتصادی سنگینی مانند آن چه که در سال ۲۰۰۸ بر اقتصاد جهان رفت را کنترل نماید. به نظر سارکوزی این بحران‌ها نشان داد که جهان باید ساختارهای کهنه مالی خود را که پس از جنگ جهانی دوم به دنبال کنفرانس برتون‌وودز و با مشارکت تعداد محدودی از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی ایجاد کرده، تصحیح نماید.

در ارتباط با ماهیت نظام بین‌المللی و ایفای نقش فرانسه در سطح جهانی سارکوزی می‌خواهد به روش مشابه انگلیس با آمریکا همراهی کرده و خود را از اختلافات داخلی اروپایی برهاند. در عین حال متفاوت با انگلیس نقش مؤثرتری در اروپا ایفاء نماید. لذا از طریق نزدیکی به انگلستان نقش آلمان در این قاره را کنترل می‌کند و از طریق سیاست همراهی با آمریکا، جایگاه انگلستان را در اروپا متوازن ساخته و در عین حال هزینه‌های رقابت با انگلستان را هم از این راه کاهش می‌دهد. بر اساس آن چه در خصوص تمایلات فکری سارکوزی گفته شد، سارکوزیسم پدیده ناشی از شناخت و تفسیر سارکوزی و همفکران او از تحولات بین‌المللی، شرایط و منافع فرانسه پس از فروپاشی نظام دوقطبی، ناکامی گلیسم در تحقق اهداف سیاست خارجی فرانسه و راه حل‌ها و اولویت‌های ارائه شده آن‌ها برای تحقق هر چه بهتر و بیشتر منافع و اهداف این کشور در اوضاع کنونی نظام بین‌المللی است. در ارائه چنین تحلیل و تجویزی، بدون تردید گرایش‌ها و تمایلات فکری و

سیاسی سارکوزی به نومحافظه کاری، نئولیبرالیسم، بلزیسم و رویه عمل گرایی تأثیری بسزا داشته است.

۵. نتیجه گیری

دیپلماسی عمومی فرانسه بر مبنای جهت گیری رهبران سیاسی جدید این کشور برای پیوستن به روند جهانی شدن اقتصاد و پیوند وثیق تر با لیبرال دموکراسی، چرخشی آشکار نسبت به گذشته داشته است. این امر تابع و در عین حال مکمل دیپلماسی رسمی فرانسه است که بر مبنای تطبیق با تحولات ماهوی بین المللی هنجارهایی چون آتلانتیک گرایی، چندجانبه گرایی، برقراری جهان چندقطبی، ایجاد توازن بین المللی و عمل گرایی را در اولویت خود قرار داده است.

این تحول در دیپلماسی رسمی و عمومی فرانسه را با عنوان سارکوزیسم، که در واقع پاردایم جدید سیاست خارجی فرانسه است، می توان ارزیابی نمود. سارکوزیسم به یک معنا بیان گر گسست فرانسه از گلیسم است. گلیسم و نوگلیسم فرانسیوی با تکیه بر استقلال عمل، ملی گرایی و تلاش برای ایجاد نیروی سوم در نظام دوقطبی همواره در صدد بودند تا اتحادیه اروپایی را به عنوان یک قطب جدید قدرت در کنار دو ابر قدرت روز یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی درآورند.

به رغم آن که فرانسه خود در بلوک کشورهای غربی بود، نگرانی زیادی از گسترش نفوذ آمریکا در اروپا و حتی نظام بین المللی داشت و بر این اساس، رهبران گلیست این کشور سلسله سیاست ها و برنامه هایی را برای جلوگیری از نفوذ فزاینده فرهنگ آنگلو ساکسونی و اقتصاد سرمایه داری به رهبری آمریکا در پیش گرفتند. در واقع گلیست ها تمایل چندانی برای پیوستن به روند جهانی شدن، همکاری های فرا آتلانتیکی، حضور در ناتو و قرار گرفتن در جبهه لیبرال دموکراسی برای برخورد با فرهنگ ها و تمدن های دیگر نداشتند.

دیپلماسی عمومی گلیستی فرانسه پس از فروپاشی نظام دوقطبی نیز هم چنان بر مبنای فاصله گرفتن از روند یکجانبه گرایی، یکپوشان سازی نظام بین المللی، سطله طلبی و خود محوری آمریکا قرار داشت و رهبران فرانسه با تأکید بر مقررات

بین‌المللی بر نظم قانون‌مند و دموکراتیک جهانی پافشاری می‌کردند. در عین حال گلیست‌ها به دلیل روحیه خود‌پرتربینی و داشتن حس قوی رهبری در اتحادیه اروپایی نتوانستند اختلافات و رقابت‌های داخلی این اعضاء را حل و فصل نموده و وحدت‌عمل در رفتارها و مواضع سیاسی آنان ایجاد کنند. ضمن آن که تداوم سیاست استقلال‌عمل و کسب اعتبار برای سخنگویی جهان سوم در محیط تک‌قطبی نظام بین‌الملل هم پرهزینه شده بود و هم این که دیگر پاسخگو نبود.

رهبرانی نوگلیستی چون ژاک شیراک با نظریه برخورد تمدن‌ها، رو در رویی اسلام و غرب، تعقیب دموکراسی دستوری برای خاورمیانه و ریشه کن کردن تروریسم از طریق برخوردهای فیزیکی و حملات نظامی شدیداً مخالف بودند و یکجانبه‌گرایی، سلطه‌طلبی و نادیده گرفتن نهادها و مقررات بین‌المللی را ناهنجاری در نظام بین‌المللی تلقی کرده و دیپلماسی عمومی خود را بر مبنای تقبیح این ارزش‌ها و اقدامات تعریف کرده بودند.

بر مبنای اصول و باورهای گلیستی سهم قابل توجهی از بودجه دیپلماسی فرانسه به دیپلماسی عمومی این کشور اختصاص پیدا کرده بود. گلیست‌ها در صدد بودند تا فرهنگ و زبان فرانسوی را به جهان معرفی کرده و چهره‌ای متفاوت از تمدن غربی عرضه کنند که تفاوت‌هایی آشکار با چهره انگلوساکسونی (انگلیسی و آمریکایی) تمدن غربی داشت. بر این اساس، مؤسسات و نهادهایی متعدد برای شناساندن فرهنگ و زبان فرانسوی و نیز شناسایی دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها شکل گرفت و لذا همکاری‌های فرهنگی و تمدنی فرانسه با جهان خارج تبدیل به اولویت دستگاه سیاست خارجی فرانسه شد.

گلیست‌ها طرفدار تنوع و تکثر فرهنگی بودند و بعد از جنگ جهانی دوم نیز اصرار زیادی داشتند تا مقر سازمان علمی و آموزشی ملل متحد (یونسکو) در این کشور باشد. آن‌ها ریشه‌های فرهنگی و تاریخی دموکراسی را مورد توجه قرار داده و به همزیستی با نظام‌های سیاسی‌ای که با معیارهای غربی غیر دموکراتیک و استبدادی بودند، ادامه می‌دادند این در حالی بود که فرانسه خود منادی و پرچم‌دار حقوق بشر در جهان بود.

موزه لوور فرانسه نماد همکاری‌های فرهنگی، تمدنی، تاریخی و باستان‌شناسی فرانسه با دیگر کشورهاست و حکایت از اصرار گلیست‌ها بر شناسایی تنوع فرهنگی جهان را داشت در حالی که به باور آن‌ها انگلوساکسون‌ها در صدد بودند تا فرهنگ سطحی خود را بر جهان تحمیل و به یکسان‌سازی تمدنی روی آورند. پیش‌بینی که در نهایت با ارائه نظریه فرانسیس فوکویاما مبنی بر پایان تاریخ و فراگیر شدن لیبرالیسم غربی خود را نمایان کرد.

شناسایی تنوعات سیاسی و فرهنگی توسط گلیست‌ها این امکان را به کشورهای جهان سوم می‌داد تا نقشی مؤثرتر در نظام بین‌الملل ایفاء کنند و همین امر اعتبار و نفوذ دیپلماسی رسمی فرانسه را در جهان افزایش داده بود. هم‌چنین مخالفت دوگن و جانشینان او با برخی اقدامات رژیم اسرائیل و حمایت نسبی آن‌ها از اعراب محبوبیت زیادی برای فرانسه در افکار عمومی جهان عرب و اسلام بوجود آورده بود. سارکوزیست‌ها در یک چرخش آشکار نسبت به گذشته و با گسست از گلیسم، سیاست همراهی با آمریکا، اسرائیل و انگلیس را در پیش گرفتند. آن‌ها با تعریف سیاست‌های جدید منطقه‌ای برای فرانسه، دیپلماسی عمومی هر حوزه را بر اساس اقتضات این سیاست خارجی تنظیم و تعقیب نمودند.

بر این اساس، فرانسه امروز اصراری بر پررتگ کردن رقابت‌ها و اختلافات انگلوساکسونی و فرانکفونی ندارد. خود را سخنگوی جهان سوم تلقی نمی‌کند. در صدد استفاده از اختلافات آمریکا با قدرت‌هایی چون چین و روسیه نیست. در راستای همراهی با آمریکا، تقابل اسلام و غرب را جدی تلقی کرده و با حضور در بخش‌های عملیاتی ناتو به مبارزه خشونت‌آمیز علیه تروریسم و افراط‌گرایی روی آورده است. این کشور بر رعایت حقوق بشر، آزادی بیان، ممنوعیت اجرای حکم اعدام، حقوق زنان و اقلیت‌ها و دیگر هنجارهای مربوط به لیبرال دموکراسی به صورت موردی تأکید می‌کند. لذا رهبران کنونی فرانسه مبنای ارزشی و مشی متفاوتی را نسبت به گذشته برای دیپلماسی عمومی این کشور برگزیده‌اند.

متعاقب این رویه جدید، تصویری که از سیاست خارجی فرانسه در جهان وجود دارد که این کشور را به دنباله‌رویی و همراهی با آمریکا، انگلیس و اسرائیل و از

دست دادن استقلال عمل و اعتبار خود در نزد افکار عمومی بین‌المللی فرانسه متصف می‌کند. بنابراین هرچند که رهبران کنونی فرانسه توانسته‌اند به واسطه عدم مخالفت با آمریکا تا حدی هزینه‌های سیاست خارجی خود را کاهش داده و نقش و جایگاه منطقه‌ای و جهانی خود را ارتقاء بخشند اما در کسب مقبولیت بین‌المللی برای خود ناکام مانده‌اند. درواقع می‌توان گفت نتایجی که در دو حوزه دیپلماسی عمومی و رسمی فرانسه به دست آمده، یکسان نیست و این امر یک آسیب جدی برای سیاست خارجی کنونی این کشور محسوب می‌شود.

ابزارها و امکاناتی که سیاست خارجی جدید فرانسه برای تعقیب اهداف هماهنگ مربوط به دو حوزه دیپلماسی رسمی و دیپلماسی عمومی خود به خدمت گرفته، نیز تحول کمی و کیفی پیدا نموده است. از آن جا که هیأت حاکمه کنونی فرانسه چندان قائل به رقابت با فرهنگ آمریکایی در جهان نیست برخی مراکز و نهادهای سابق فرهنگی و تحقیقاتی فرانسه تجمیع شده‌اند و قرار است شعبه‌های خارجی آن‌ها نیز در یک مؤسسه واحد فرهنگی ادغام شوند.

همچنین فرانسه در راستای ایجاد توازن در نظام بین‌المللی و نزدیکی با قدرت‌های نوظهوری چون چین و برزیل، با بهره‌گیری از نفوذ دیپلماسی عمومی خود در امر ورزش از تحریم بازی‌های المپیک در پکن توسط کشورهای اروپایی جلوگیری و نیز برای تعیین محل بازی‌های المپیک ۲۰۱۶ در ریودوژانیرو برزیل لابی‌های مهمی را انجام داده است.

برای تأثیرگذاری رسانه‌ای گسترده‌تر بر حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی و ارتقاء جایگاه و نفوذ فرانسه در افکار عمومی بین‌المللی، شبکه ماهواره‌ای فرانسه ۲۴، در تمام ساعات شبانه روز به سه زبان فرانسه، انگلیسی و عربی به پخش اخبار و ارائه تحلیل می‌پردازد. در این راستا بودجه‌های این شبکه افزایشی بی‌سابقه یافته و احتمالاً بخش‌های فارسی و ... آن نیز به زودی دایر می‌شود.